

## دگردیسی ایندرا به رستم

دکتر محمدرضا نصر اصفهانی - علی صادقی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

### چکیده

شخصیت رستم<sup>(۱)</sup> در شاهنامه و ایندرا در ریگ ودا - کتاب مقدس هندی‌ها - آنقدر به هم شباهت دارد که هر دو در یک پژوهش کنار هم مقایسه و تحلیل شوند. این پژوهش با طرح شباهت‌ها در وظایف، اعمال و شخصیت هر دو اسطوره و با ذکر شواهدی از هر دو کتاب می‌کوشد این نظریه را تقویت کند که رستم دگردیسی/تغییر یافته ایزد ایندرا است؛ ایندرا که زمانی مورد ستایش هر دو قوم آریایی هند و ایران بود، در سال‌های بعد در ایران با عبور از صافی دین زردشت - که مجالی برای چند خدایی باقی نمی‌گذاشت - به شکل پهلوانی درآمد. نگاهی دقیق به رفتار و ویژگی‌های رستم در شاهنامه همان شخصیت ایزدی او را که هنوز در هند ایندرا نامیده می‌شود، به ذهن می‌آورد. در این پژوهش به سی مورد از این شباهت‌ها اشاره می‌کنیم.

**کلیدواژه‌ها:** رستم، ایندرا، شاهنامه، ریگ ودا، پیکرگردانی، اسطوره.

تاریخ دریافت مقاله: 90/6/11

تاریخ پذیرش مقاله: 91/6/15

Email: Alisadeghi۳۶۶@yahoo.com

### مقدمه

مدت‌ها پنداشته می‌شد بخش اساطیری ملل مستقل/بدون وام‌گیری از اساطیر دیگر شکل گرفته باشد، اما امروزه با مطالعات دقیقی که در پیشینه اساطیر انجام شده، آگاهی‌های تازه‌ای به دست آمده است. با نمایان شدن شباهت‌ها افزون بر بحث ارتباط و تأثیرگذاری آنها بر همدیگر، بحث جا به جایی و پیکرگردانی تعدادی از این شخصیت‌ها نیز قوت گرفته است (سرکاراتی 1385: 213-224). میرچا الیاده معتقد است: اسطوره‌ها، نمادها و تصویرها هیچ‌گاه کامل از بین نمی‌روند و ممکن است تغییر قیافه دهند یا به ظاهر از چشم پنهان شوند. این باور که صورت مثالی بعضی از شاهان و پهلوانان اساطیری مانند گیل‌گمش، از پهلوانان نیمه‌ایزدی بین‌النهرین، هرکول پهلوان ایزدگونه یونان (شمیسا 1378: 257)، رستم با ویژگی‌های ایزدی در شاهنامه و ... از خدایان گرفته شده باشند، می‌تواند در ذیل موضوع دگردیسی<sup>(۱)</sup> ارزیابی شود. هر چند به عقیده کریستین سن داستان رستم، از پیچیده‌ترین قسمت تاریخ حماسی ایران است (قریب 1386: 172)، اما این پژوهش با تمرکز بر وظایف، اعمال و شخصیت رستم بر آن است که معلوم گرداند شباهت فراوان رستم با ایندرا «ایندره»<sup>(۲)</sup> در کتاب مقدس ریگ ودا - که قدیمی‌ترین اثر ادبی هند است و مطالعه آن ما را از اوضاع اجتماعی، تمدن و مذهب آریایی‌های هند آگاه می‌سازد - اتفاقی نیست و می‌توان به این باور رسید که این دو اسطوره در زمان آغازین یکی بوده‌اند که در گذر

زمان و مناسب با شرایط شکل جدیدی پیدا کرده‌اند. مقایسه رستم و ایندرا ابتدا به‌وسیله مهرداد بهار در کتاب پژوهشی در اساطیر ایران صورت گرفته است (بهار 1375: 490). بسیاری از محققان خارجی نیز رستم را صورت زردشتی شده گرشاسب می‌دانند، مانند فون اشتاین برگ، هوسینگ، موله، البته کریستین سن و سرکاراتی آن را رد کرده‌اند. (سرکاراتی 1385: 172)

برای مقایسه بهتر ایندرا با رستم ابتدا به معرفی ایندرا می‌پردازیم و به علت آشنایی خوانندگان با شخصیت رستم و طولانی‌نشدن کلام از معرفی او می‌گذریم.

### ایندرا کیست؟

یکی از سی و سه ایزدی است که در ریگ ودا از او اسم برده شده است؛ بسیار بزرگ‌جثه است و کسی را یارای مقاومت با او نیست؛ نیرویش را صرف مبارزه با عناصر شرور و غولان می‌کند؛ قدرت خاصی دارد که اگر در جنگ به کار اندازد، موجب پیروزی و کسب غنایم می‌شود؛ گزری دارد که صاعقه در آن جای دارد و با آن دیوهای خشکی و تاریکی را مغلوب می‌کند. این سلاح «وجر» نام دارد.<sup>(3)</sup> او سرشتی خشن دارد و دوستدار و تشنه «سومه» نوشابه سکرآور است؛ کارهای بزرگی هنگام کودکی انجام می‌دهد؛ سلاح رعدآفرین پدر را بر می‌دارد و با همراهان به نبرد «وریتره» می‌رود؛ آسمان از غرّش وریتره به لرزه در می‌آید و خدایان هراسان می‌شوند که حتی مادر ایندرا نیز بیمناک می‌شود؛ ایندرا سرمست از نوشیدن سومه با سلاح خویش طوفان و رعدی برمی‌انگیزد و نود و نه دژ وریتره را ویران می‌کند؛ وریتره رویین‌تن است؛ اما، ایندرا نقطه ضعف او را می‌داند و او را شکست می‌دهد.<sup>(4)</sup>

### شباهت‌های ایندرا و رستم

1. اگر در ریگ ودا اهمیت خدایان را بر حسب سروده‌هایی که به آن اختصاص دارد بدانیم، ایندرا مقام اول را دارد. از مجموع هزار و بیست و هشت سرود، حدود دویست و پنجاه سرود - یک چهارم از سروده‌ها - به او اختصاص دارد. (یارشاطر 1330: 432)

درباره پهلوان بی‌بدیل شاهنامه - رستم - در تاریخ سیستان که قسمت کهن آن یک نسل پس از فردوسی نوشته شده است چنین می‌خوانیم: «محمود گفت همه شاهنامه هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم است. ابوالقاسم [فردوسی] گفت: زندگی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما این دانم که خدای - تعالی - خویشان را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید» (به نقل از ریاحی 1382: 87). مهم‌ترین و بهترین قسمت واقعی حماسه ملی ایران، بخش پهلوانی است که حاوی عالی‌ترین نمونه اشعار فارسی است و پهلوانی‌ترین دوره‌های تاریخ ایران در شاهنامه، عهد کیان تا پایان سلطنت گشتاسب است. سبب این امتیاز دخالت رستم در جنگ‌هاست. (صفا 1369: 208-209) و شاهنامه اگر چه همه حدیث رستم نیست، اما بی‌حدیث رستم، شاهنامه، شاهنامه نیست.

2. شکل تولد اسطوره‌ها بیشتر به صورت عادی و طبیعی است، ولی تولد رستم و ایندرا، خلاف عرف، به شیوه سزارین است. در ریگ ودا/ از زبان ایندرا آمده است: «من می‌خواهم به طور اریب از پهلوی مادر خارج شوم» (ریگ‌ودا 1372: 200). در شاهنامه نیز تولد رستم غیر متعارف است:

بیامد یکی موبد چرب‌دست	مر آن ماه‌رخ را به می کرد مست
بکافید بی رنج پهلوی ماه	بتابید مر بچه را سر ز راه
چنان بی گزندش برون آورید	که کس در جهان آن شگفتی ندید...

(فردوسی 1388، ج 1: 267)<sup>(5)</sup>

به زال آنگهی گفت تا صد نژاد	پرسی ندارد کسی این به یاد
که کودک ز پهلوی برون آورند	بدین منگری چاره چون آورند

(همان: 273)

3. ایندرا هنگام تولد بر می‌خیزد و جامه می‌پوشد و این نوزاد، عالم آسمان را از وجود خود پر می‌کند (ریگ‌ودا 1372: 201). در شاهنامه رستم که کودکی نارسیده است، شبی در جای خود خفته ناگهان بانگ و فریاد می‌شنود، خبر می‌دهند پیل سپید از بند رها شده، به گروهی آسیب رسانده است. رستم از جای می‌جهد، گرز جدش سام را بر می‌دارد و قفلی که نگهبان بر در سرای نهاده می‌شکند و بیرون می‌آید. پیل که رستم را می‌بیند به سمتش روان می‌شود تا او را بگیرد، رستم گریزی بر فرقی می‌کوبد و او را از پای در می‌آورد.

... که پیل سپهد ز بند	رها گشت و آمد به مردم گزند
تهمتن یکی گرز زد بر سرش	که خم گشت بالای گه پیکرش

(فردوسی 1388، ج 1: 276)

4. گرچه قدرت و نیرو جزء جدایی‌ناپذیر هر پهلوان و اسطوره‌ای است، اما داشتن نیروی فراوان آن هم در سنین کودکی خارق عادت محسوب می‌شود که هم در ایندرا و هم در رستم دیده می‌شود. به روایت ریگ ودا/ ایندرا هنگام تولد نیروی فراوانی دارد (همان: 513). در شاهنامه نیز رستم در کودکی بسیار نیرومند است. در ادامه ابیات تولد رستم آمده است:

یکی بچه بود چون گوی شیرفش	به بالا بلند و به دیدار گش
شگفت اندرو مانده بد مرد و زن	که نشنید کس بچه پیل‌تن

(همان، ج 1: 267)

کس اندر جهان کودک نارسید	بدان شیرمردی و گردی ندید
--------------------------	--------------------------

(همان، ج 1: 271)

5. در ریگ ودا/ می‌خوانیم «هیچ آفریده‌ای از آفریدگان که پیدا شده‌اند و هیچ موجودی از موجودات که از این پس به وجود می‌آیند به بزرگی ایندرا نخواهند بود.» (همان: 201). در شاهنامه بارها مطالبی از بی نظیر بودن رستم از نظر هیکل، جنگاوری، پهلوانی و ... می‌بینیم. زمانی که مجسمه‌ای از حریر به اندازه رستم تازه به دنیا آمده می‌دوزند و آن پیکر را با نامه‌ای نزد رستم می‌برند:

پس آن پیکر رستم شیرخوار	ببرند نزدیک سام سوار
-------------------------	----------------------

ابر سام یل موی بر پای خاست      مرا ماند این پرنیان -گفت -راست  
اگر نیم از این پیکر آید تنش      سرش ابر ساید زمین دامنش

(همان، ج 1: 269)

یا زمانی که سهراب نشان خیمه رستم را از هجیر می‌پرسد، می‌گوید:

نه مردست از ایران به بالای او      نه بینم همی اسب همتای او

(همان، ج 2: 160)

تنش زور دارد به صد زورمند      سرش برترست از درخت بلند

(فردوسی 1388، ج 2: 164)

یا در داستان رستم و اسفندیار زمانی که بهمن پیام پدرش را به رستم می‌رساند، این‌گونه جواب می‌شنود:

ز گفتار آن کس بدی بنده شاد      که گفتی که چون تو ز مادر نژاد

(همان، ج 5: 324)

وقتی بهمن پاسخ رستم را به اسفندیار می‌رساند بهمن از مشاهدات خود برای گشتاسب می‌گوید:

بدو گفت: چون رستم پیل‌تن      ندیده بود کس به هر انجمن  
دل شیر دارد، تن زنده‌پیل      نهنگان برآرد ز دریای نیل

(همان، ج 5: 330)

6. هر دو علاقه به نوشیدنی شادی‌آور دارند و در خوردن آن افراط می‌کنند. ایندرا به نوشیدن «هوم» علاقه

مفرط دارد و پیش از نبرد با «وریترا» سه دریاچه هوم سر کشید. (یار شاطر 1331: 110). شکم او با نوشیدن «سوما»

مانند اقیانوس ورم می‌کند (ریگ ودا 1372: 234). در شاهنامه اگرچه غالب شخصیت‌ها «می» می‌نوشند، اما مقدار

نوشیدن می آن هم از نوع خالص که با آب آمیخته نشده باشد و با حجم زیاد فقط برای رستم وجود دارد. در

داستان رستم و اسفندیار که رستم مهمان اسفندیار است، میزبان را به خاطر آمیختن می با آب ملامت می‌کند و

در همان داستان می‌خوانیم:

بیاورد یک جام می‌میگسار      که کشتی بکردی برو بر گذار  
به یاد شهنشه رستم بخورد      بر آورد از آن چشمه زرد گرد

(فردوسی 1388، ج 5: 359)

پشوتن چنین گفت با میگسار      که بی آب جامی می افکن به یار  
می آورد رامشگران را بخواند      ز رستم همی در شگفتی بماند

(همان)

7. ایندرا بسیارخوار و پر آشام بود (یار شاطر 1331: 230). در شاهنامه به کرات به بسیارخوارگی رستم اشاره

شده است. در ابتدای داستان رستم و مهراب وقتی رستم به مرز توران رسید و بیابان را سراسر پر از گور دید:

به تیر و کمان و به گرز و کمند      بیفکند بردشت نخچیر چند...  
یکی نره‌گوری بزد بر درخت      که در چنگ او پر مرغی نخست  
چو بریان شد از هم بکند و بخورد      ز مغز استخوانش بر آورد گرد

(فردوسی 1388، ج 2: 119)

بدی پنج مرده مرو را خورش      بماندند مردم از آن پرورش

(همان، ج 1: 270)

به رستم همی داد ده دایه شیر که نیروی مردست سرمایه شیر

(همان، ج 1: 270)

8. در ریگ ودا/ ایندرا به علت این که مردم را از خشکسالی و سیطره دیوها نجات داد، عنوان پدر امت گرفت (ریگ ودا 1372: 172). در شاهنامه رستم مانند پدری مهربان و رهبری خردمند عمل می‌کند. هم اوست که نابخردی‌های کاووس را چاره می‌کند و نجات‌بخش پهلوانان ایرانی از دست دیوها می‌شود. در داستان رستم و اسفندیار جایی که هر دو پهلوان به بیان افتخارات گذشته خود می‌بالند، رستم به بسیاری از نابخردی‌های کاووس که با درایت و شجاعت خود آنها را جبران کرده است، اشاره می‌کند؛ در داستان رستم و سهراب پس از تأخیر چند روزه رستم، کاووس او را سرزنش می‌کند، رستم از این رفتار ناراحت می‌شود و می‌گوید دیگر در ایران نخواهد ماند.

غمی شد دل نامداران همه که رستم شبان بود و ایشان رمه

(فردوسی 1388، ج 2: 147)

9. در ریگ ودا/ ایندرا خدای آسمان و زمین است (ریگ ودا 1372: 5). در شاهنامه نیز به همین مضمون بر

می‌خوریم.

زمین بنده و گاه رخش منست نگین گرز و مغفر کلاه منست

(فردوسی 1388، ج 2: 147)

در داستان کاموس کشانی وقتی خبر پیروزی پیران و کشته‌شدن بسیاری از گودرزیان به کیخسرو می‌رسد، اندوهگین می‌شود و رستم را به کاخ می‌خواند و به تمجید او می‌پردازد.

تویی پروراننده‌ی تاج و تخت فروغ از تو گیرد جهاندار بخت  
دل چرخ در نوک شمشیر توست سپهر و زمان و زمین زیر توست

(فردوسی 1388، ج 3: 145)

10. ادعای شکست‌ناپذیری در هر دو است. «[ایندرا] هرگز شکست و مرگ به من دست نیافته است.»

(ریگ ودا 1372: 173). هیچ‌کس نمی‌تواند هم سنگ او باشد، نه زمین، نه فلک و نه کوه‌ها. زمین و آسمان هر دو در برابر تو سر تعظیم فرو می‌آورند. (همان: 190). در شاهنامه پهلوانی که هرگز طعم شکست نچشیده رستم است.

به پیش سپاه اندرون پیل‌تن که در جنگ هرگز ندیدی شکن

(فردوسی 1388، ج 2: 55)

نبیند مرا زنده با بند کس که روشن روانم برین ست و بس

(همان، ج 3: 335)

11. در آثاری که به زبان سانسکریت نوشته شده است، صفت بذال فقط برای ایندرا به کار رفته است

(یارشاطر 1331: 110). در شاهنامه بارها به صفت بخشدگی رستم اشاره شده است:

ببخشید رستم بسی خواسته      ز خوبان و اسبان آراسته  
و زان پس پراکنده شد انجمن      بسی خواسته یافته تن به تن

(فردوسی 1388، ج 1: 264)

وقتی پیام بهمن را می شنود خود به سراغ اسفندیار می رود و می گوید:

شوم پیش او گر پذیرد نوید      به نیکی بود هر کسی را امید  
اگر نیکویی بینم اندر سرش      ز یاقوت زر آورم افسرش  
ندارم ازو گنج و گوهر دریغ      نه برگستوان و نه کوپال و تیغ

(همان، ج 5: 329)

در خوان هفتم سرتاسر مازندران را به اولاد می بخشد.

12. رستم گرز خویش را به ارث برده است همان گونه که ایندرا آذرخش را (بهار 1352: مقدمه 44). ایندرا زادنش با خشک سالی همراه بود. زاری مردمان را شنید، به یاری آنها شتافت و سلاح رعد آفرین پدر را برداشت، برگردونه دو اسبه نشست و با همراهان به نبرد «وریتره» عامل خشک سالی رفت و او را کشت. (ورونیکا 1373: 18). در شاهنامه منزل ششم رستم پس از بستن «اولاد» به درخت، گرز جدش را برمی دارد و به طرف «ارژنگ» دیو، راه می افتد.

به زین اندر افکند گرز نیا      همی رفت یک دل پر از کیمیا

(فردوسی 1388، ج 2: 38)

13. سلاح هر دو مشابهت هایی دارد. سلاح ایندرا صاعقه است (ریگودا 1372: 190) و با آن کارهای زیادی را انجام می دهد (همان: 145). در سلاح رستم نیز همیشه درخشندگی و آتش آذرخش را می بینم:

چو برق درخشنده از تیره میغ      همی آتش افروخت از گرز و تیغ

(فردوسی 1388، ج 2: 57؛ ج 3: 146)

ز گرز تو خورشید بریان شود      ز تیغ تو ناهید گریان شود

(همان، ج 3: 125)

چو بر گردن آرد رخشنده گرز      همی تابد از گرزشان فر و برز

(همان، ج 5: 101)

آقای یاحقی به چندین بیت از شاهنامه که سلاح رستم خاصیت صاعقه دارد اشاره کرده اند. (یاحقی 1388: 239)

14. ایندرا در ریگودا خود را تنها فرمانروای عالم می خواند (ریگودا 1372: 174). در شاهنامه وقتی سهراب می خواهد به ایران لشکرکشی کند از اهداف خود می گوید:

چو رستم پدر باشد و من پسر      نباید به گیتی یکی تاجور

(فردوسی 1388، ج 2: 127)

15. ایندرا اسب های نیرومندی دارد (ریگودا 1372: 510). برای تحمل وزن رستم به اسب نیرومندی نیاز است.

یکی باره باید چوپیلی بلند  
که زور مرا پای دارد به جنگ

چنان چون من آرم به خم کمند  
شتابش نیاید به روز درنگ

(فردوسی 1388، ج 1: 334)

رستم به زال می گوید:

یکی اسب خواهم کجا گرز من  
کشد این چنین فر و برز من

(همان)

16. اسبان هر دو همانند یک جنگجو پشتیان سوارکار خود هستند. در ریگ ودا می خوانیم: «اسبان ایندرا

دشمن کوب بودند» (ریگ ودا 1372: 458). در شاهنامه (منزل اول از هفت خوان وقتی رستم برای استراحت می خوابد) ناگهان:

چو یک پاس بگذشت درنده شیر  
نخست اسب را-گفت-باید شکست  
سوی رخس رخشان بیامد دمان  
دو دست اندر آورد زد بر سرش  
همی زدش بر خاک تا پاره کرد  
به سوی کنام خود آمد دلیر  
چو خواهم سوارم خود آید به دست  
چو آتش بجوشید رخس آن زمان  
همان تیزدندان به پشت اندرش  
ددی را بدان چاره بی چاره کرد

(فردوسی 1388، ج 2: 22)

مرا یار در هفت خوان رخس بود  
که شمشیر تیزم جهان بخش بود

(همان، ج 5: 353)

17. هر دو زمان خواب، کسی قصد هلاک آنها را داشته است. کسی خواست ایندرا را بکشد در حالی که

خواب بود (ریگ ودا 1372: 112). در منزل سوم ازدهایی قصد هلاک رستم را- که خواب است- دارد:

ز دشت اندر آمد یکی ازدها  
چو آمد جهان جوی را خفته دید  
نیارست کردن کس ایدر گذر  
همان نیز کامد نیابد رها  
کزو پیل هرگز نبودی رها...  
همان رخس چون شیر آشفته دید...  
زدیوان و پیلان و شیران نر  
زدندان و از چنگ نر ازدها

(فردوسی 1388، ج 2: 26)

18. هر دو سابقه ازدهاکشی دارند. در ریگ ودا می خوانیم «ایندرا ازدها را بکشت و هفت رودخانه را آزاد

ساخت» (ریگ ودا 1372: 279). در شاهنامه منزل سوم رستم نیز ازدها می کشد.

بزد تیغ و انداخت از تن سرش  
زمین شد به زیرتنش ناپدید  
فرو ریخت چون رود زهر از برش  
یکی چشمه خون ازو بردمید

(فردوسی 1388، ج 2: 28)

19. هر دو دیو می کشند. در ریگ ودا آمده است. «این منم که نیروی مردی دیوان را از ایشان ربودم» (ریگ ودا

1372: 172). در شاهنامه هم پیش از هفت خوان، رستم به پدر مژده می دهد که هم ایرانیان را آزاد می کنم.

نه ارزنگ مانم نه دیو سپید  
نه سنجه نه کولاد غندی نه بید

(فردوسی 1388، ج 2: 20)

سر جادوان را بکندم ز تن  
ستودان ندیدند گور و کفن

(همان، ج 5: 353)

20. در ریگ‌ودا/ به پهلوانی به نام «کسین» بر می‌خوریم. کسین در نبرد با خدایان از گرز عظیم خود علیه ایندرا استفاده می‌کند و بعد صخره‌ای را به جانب او پرتاب می‌کند، اما ایندرا حمله‌ او را دفع می‌کند (ورونیکا 1373: 214). در داستان رستم و اسفندیار بهمن سنگی را از بالای کوه پرت می‌کند تا رستم را بکشد.

من این را به یک سنگ بی‌جان کنم	دل زال و رودابه پیچان کنم
یکی سنگ از آن کوه خارا بکند	فرو هشت زان کوهسار بلند...
ز نخچیرگاهش زواره بدید	هم آواز آن سنگ خارا شنید...
همی بود تا سنگ نزدیک شد	ز گردش بر کوه تاریک شد
بزد پاشنه سنگ بینداخت دور	زواره برو آفرین کرد و پور

(فردوسی 1388، ج 5: 319-320)

21. ایندرا در جنگ با یکی از دیوها زخمی می‌شود. در ریگ‌ودا/ می‌خوانیم. «هر چند فکین تو (ایندرا) مجروح شد و تو زخم برداشتی؛ اما، از آن عفريت نیرومندتر بودی و سرش را با سلاح جانگزای خود کوفتی (ریگ‌ودا 1372: 59). در نبرد رستم و اسفندیار نیز رستم زخمی بر می‌دارد ولی سرانجام پیروز می‌شود.

به بالا ز رستم همی رفت خون	بشد سست و لرزان که بیستون
بخندید چون دیدش اسفندیار	بدو گفت کای رستم نامدار
چرا کم شد آن نیروی پیل مست	ز پیکان چرا کوه آهن بخت

(فردوسی 1388، ج 5: 388)

و در گزارش جنگ به گشتاسپ از زخمی نمودن رستم می‌گوید:

بر آمد چنان خسته ز آن آبگیر	سراسر تنش پر ز پیکان تیر
بر آنم که چون او به ایوان رسد	روانش از ایوان به کیوان رسد

(فردوسی 1388، ج 5: 394)

22. هر دو با هدایت و راهنمایی که می‌شوند از بین برنده یک رویین‌تن هستند. ایندرا و ریتره رویین‌تن را هلاک می‌کند و رستم اسفندیار رویین‌تن را، در ریگ‌ودا/ آمده است: «با نیروی که به ایندرا بخشیده‌اند آن را که لاف جاودانی می‌زد، فرو می‌اندازد» (ریگ‌ودا 1372: 59). در رزم رستم و اسفندیار، رستم به کمک و راهنمایی سیمرخ اسفندیار رویین‌تن را هلاک می‌کند.

بدو گفت سیمرخ کای پهلوان	مباش اندرین کار خسته‌روان...
چرا رزم جستی از اسفندیار	همی آتش افکندی اندر کنار
چنین گفت سیمرخ کز راه مهر	بگویم همی با تو راز سپهر...
بدو گفت شاخی گزین راست‌تر	سرش برتر و بشش بر کاست‌تر
بدین گز بود هوش اسفندیار	تو این چوب را خوارمایه مدار

(فردوسی 1388، ج 2: 62)

23. ایندرا حامی آریایی‌های هند است و آنان را در جنگ با بومیان یاری می‌کند (ریگ‌ودا 1372: 74). در مازندران رستم پهلوانان ایرانی و شاه ایران را یاری می‌کند و از بند بومیان - که همان دیوان هستند - رها



می‌سازد. رد جایی دیگر رستم خود را حافظ ایران و مردم آن می‌داند.

نگهدار ایران و نیران منم به هر جای پشت دلیران منم

(فردوسی 1388، ج 5: 341)

24. در زندگی هر دو گوسفندی را می‌بینیم که راه نجات را نشان می‌دهند. در ریگ‌ودا آمده است: «چون ایندرا از کوه‌ها بالا می‌رود و بر آن کار پر مشقت می‌نگرد. قوچی را می‌بیند که به سوی گروه می‌شتابد» (ریگ‌ودا 1372: 509). در منزل دوم از هفت خوان تشنگی رستم را از پای در می‌آورد و به دنبال نشانه‌های حیاط در آن بیابان سوزان می‌گردد، تا آن که ...

همان‌گه یکی گرم فربسی‌سرین  
از آن رفتن غرمش اندازه خواست  
بشد برپی غرم تیغش به چنگ  
به ره بریکی چشمه آب دید  
بیم‌ود پیش سپهد زمین  
به دل گفت کابشخور این کجاست؟  
گرفته به دست دگر پالهنگ  
که غرم دلارای آن‌جا رسید

(فردوسی 1388، ج 2: 24)

25. خشم هر دو نیز یکسان است «ایندرا چون به خشم آید غضب او هر چیز محکمی را خرد می‌کند و هر نیرومندی را درهم می‌شکند» (ریگ‌ودا 1372: 44). در جنگ رستم و سهراب وقتی کاووس شاه رستم را به علت تأخیری که دارد سرزنش می‌کند، رستم عصبانی می‌شود و ...

چه کاووس پیشم چه یک مشت خاک  
چرا دارم از خشم او ترس و باک

(فردوسی 1388، ج 2: 150)

26. ایندرا یک تنه پنجاه هزار نفر از بومیان تیره‌رنگ را هلاک کرد (یارشاطر 1331: 110). در شاهنامه زمان حکومت کیقباد که ترکان به ایران حمله می‌کنند، می‌خوانیم که رستم با یک ضربه شماری از دشمن را هلاک می‌کند.

هزار و صد و شست گرد دلیر  
به یک زخم شد کشته چون نره‌شیر

(فردوسی 1388، ج 1: 349)

27. ایندرا به انجام دادن کارهایی دست زده است که سابقه وقوع نداشته است (ریگ‌ودا 1372: 201). در شاهنامه شب دیدار تهمینه با رستم، تهمینه لب به ستایش رستم می‌گشاید و از کارهایی می‌گوید که فقط از رستم سر می‌زند:

شب تیره تنها به توران شوی  
به تنها یکی گور بریان کنی  
بگردی بر آن مرز و هم بغنوی  
هوارا به شمشیر گریان کنی

(فردوسی 1388، ج 2: 123)

28. در ریگ‌ودا می‌خوانیم: «ایندرا زیبا است و مانند «میترا» و «ورونا» دانا و بخشنده.» (ریگ‌ودا 1372: 191).

در شاهنامه سام رستم زیبا روی را با یال و قد بلند که در جهان نظیر ندارد، توصیف می‌کند.

چو رستم بیم‌ود بالای هشت  
تو گفتی که سام یلستی بجای  
بسان یکی سرو آزاد گشت ...  
به بالا و دیدار و فرهنگ و رای

بدین خوب‌رویی و این قد و یال به گیتی ندارد کس این را همال  
(فردوسی 1388، ج 1: 270 و 273)

29. در ریگ ودا آمده است. «این‌درا قلعه کوب، جوان و داناست.» (ریگ‌ودا 1372: 513). در شاهنامه قلعه‌ای در کوه سپند قرار دارد که نریمان به دستور شاه آن را افزون از یک سال محاصره می‌کند و سرانجام نیز بدون گشودن قلعه کشته می‌شود. سام سال‌ها و ماه‌ها قلعه را در محاصره می‌گیرد، ولی راهی برای ورود بدان نمی‌یابد تا عاقبت این رستم است که با حيله و بردن بار نمک، قلعه را می‌گشاید و نابود می‌کند.

به کوه سپند آتش اندر فکند که دودش برآمد به چرخ بلند  
(فردوسی 1388، ج 1: 280)

30. این‌درا با دلاوری، دیو با عظمتی را که در غار مخفی شده بود و پنهانی به سر می‌برد از میان می‌برد (ریگ‌ودا 1372: 60). رستم نیز دیو سپید که در غار پنهان بود را کشت. در داستان جنگ مازندران رستم اقامتگاه دیو سپید را از اولاد دیو می‌پرسد که در جواب می‌شنود:

یکی غار پیش آیدت هولناک چنان چون شنیدم تلی بی مگاک...  
به غار اندرون گاه دیو سپید کزو هست لشکر به بیم و امید  
توانی مگر کردن او را تباه که اویست سالار جنگی سپاه...  
فرو برد خنجر دلش را برید جگرش از تن تیره بیرون کشید

(فردوسی 1388، ج 2: 40 و 43)

## نتیجه

به دلیل پیشینه مشترکی که از زمان مهاجرت آریایی‌ها بین ایران و هند وجود دارد، آثار گذشته هند می‌تواند منبع مناسبی برای تحقیق درباره اساطیر ایرانی باشد. این پژوهش با نگاهی به شباهت‌های ایزد این‌درا در کتاب مقدس ریگ‌ودا و رستم پهلوان در شاهنامه به این نتیجه می‌رسد که این شباهت‌ها نمی‌تواند اتفاقی باشد و به احتمال زیاد هر دو اسطوره در زمان آغازین یکی بوده‌اند که بعدها با جدا شدن قوم آریایی به دو گروه و حرکت گروهی از آنها به هند این تغییر و دگرذیسی در قوم ایرانی - که اساطیر آن از صافی دین زردشت باید عبور می‌کردند - به وجود آمده است. ظهور زردشت در حدود سال 1300 پیش از میلاد در ایران که پرستش یک خدایی را به جای چند خدایی تبلیغ می‌کرد، باعث شد ایزدان قبلی به فراموشی سپرده شوند یا با تغییر شکل و نام و نزول از مقام قبلی خود در قالب پهلوانی به زندگی خود ادامه دهند. این‌درا که ایزد مشترک قوم هند و ایرانی است در هند با همان وضعیت گذشته به حیات خود ادامه می‌دهد، اما در ایران با نزول از مرتبه ایزدی به رستم پهلوان تبدیل می‌شود و در بخش حماسی جای می‌گیرد. نگاهی دقیق به شخصیت، اعمال و رفتار او در شاهنامه ما را به یاد ایزد این‌درا می‌اندازد.

پی‌نوشت

- (1) دگر دیسی / دگرگونی یا جا به جایی (اعم از اساطیری، حماسی و غیر آن) از موضوعات مکرر و پرمصدق ادبیات فارسی است، مانند: تبدیل زهره «ناهید» به صور فلکی (رستگار فسایی 1383: 87)، ناریس به گل نرگس (مصاحب 1387: 2987) و تغییر شکل مار به صورت امروزی به خاطر شرکت در فریب حضرت آدم به روایت کتاب مقدس (یزدان پرست 1380: 320)، فریدون به شکل اژدها برای آزمودن فرزندان (فردوسی 1388، ج 1: 103) و به شکل رامشگر برای ترغیب کاووس برای رفتن به مازندران (فردوسی 1388، ج 2: 4) و به شکل جوان سخن‌شناس برای القای اندیشه پرواز به کاووس شاه (فردوسی 1388، ج 2: 95) و آرتیمیس - خدایانوی یونانی - به بانو گشسب. (موسایی 1386: 108-121)
- (2) فتحه آخر در اسم‌های خاص گاهی به «ه» و گاهی به «ه» تبدیل می‌شود که هر دو صورت نگارشی درست است مانند: ورونه / ورونا؛ میترا / میترا؛ و ایندره / ایندرا. (آموزگار 1388: 11)
- (3) وجر سلاح کوچک نوک تیزی است که از سنگ می‌تراشند و در فارسی دری برابر ندارد و به گرز ترجمه شده است. در این سلاح مخصوص صاعقه جای دارد که سلاح خاص ژوپیتر - خدای بزرگ روم - نیز است (یارشاطر 1330: 145)، هرچند رابطه بینی میان گرز فارسی و وجر هندی وجود ندارد، اما در شاهنامه تعبیراتی درباره گرز رستم وجود دارد که بی‌شبهت به سلاح ایندرا نیست. (باحقی 1388: 239)
- (4) مطالب معرفی ایندرا از این آثار به دست آمده است: گزیده سروده‌های ریگ‌ودا، 1372، اساطیر هند 1373 نوشته ورونیکا ایونس و اساطیر جهان 1379 نوشته دونار روزنبرگ که مشخصات کامل این کتاب‌ها در کتابنامه آمده است.
- (5) همه ابیات از شاهنامه تصحیح خالقی مطلق انتخاب شده است.

## کتابنامه

- آموزگار، ژاله. 1388. تاریخ اساطیر ایران. چ 11. تهران: سمت.
- بالازاده، امیرکاووس. 1377. مهرداد بهار. تهران: انجمن آثار و مفاخر ملی ایران.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. 1378. اسطوره، بیان نمادین. چ 2. تهران: سروش.
- بهار، مهرداد. 1351. اساطیر ایران. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- \_\_\_\_\_ . 1375. پژوهشی در اساطیر. تهران: آگاه.
- دونار روزنبرگ. 1379. اساطیر جهان. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر.
- رزمجو، حسین. 1381. قلمرو ادبیات حماسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- رستگار فسایی، منصور. 1383. پیکرگردانی در اساطیر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ریاحی، محمدامین. 1382. سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ریگ‌ودا (گزیده سروده‌ها). 1372. به تحقیق، ترجمه و مقدمه محمدرضا جلالی نایینی. چ 3. تهران: نقره.
- سرکاراتی، بهمن. 1385. سایه‌های شکار شده. چ 2. تهران: طهوری.
- شمیسا، سیروس. 1378. انواع ادبی. چ 2. تهران: فردوس.

- صفا، ذبیح الله. 1369. حماسه سرایی در ایران. چ 5. تهران: امیرکبیر.
- فردوسی. 1388. شاهنامه. به تصحیح خالقی مطلق. چ 2. تهران: مرکز دایرة المعارف اسلامی.
- \_\_\_\_\_ . 1385. شاهنامه. از روی نسخه چاپ مسکو. به تصحیح سعید حمیدیان. چ 8. تهران: قطره.
- قریب، بدیع الزمان. 1386. مطالعات سغدی. به کوشش محمد شکری فومنش. تهران: طهوری.
- مصاحب، غلامحسین. 1387. دایرة المعارف فارسی. ج 3. چ 5. تهران: امیرکبیر.
- موسایی، معصومه. 1386. «بانو گشسب نامه و اسطوره آرتمیس». فصلنامه زبان و ادب. ش 31.
- یاحقی، محمدجعفر. 1388. از باژ تا دروازه رزان. تهران: سخن.
- یار شاطر، احسان. 1330. «ایندرا، اساطیر هند و ایرانی». مجله یغما. س 4. ش 10.
- \_\_\_\_\_ . 1331. «ایندرا، اساطیر هند و ایرانی 2». مجله یغما. س 5. ش 1.
- \_\_\_\_\_ . 1331. «سرود ایندرا». مجله سخن. س 4. ش 4.
- ورونیکا، ایونس. 1373. اساطیر هند. ترجمه باجلان فرخی. چ 1. تهران: اساطیر.
- وهمن، فریدون. 1347. «رستم و سهراب». مجله سخن. س 18. ش 1.
- یزدان پرست، حمید. 1380. داستان پیامبران. چ 3. تهران: اطلاعات.

## References

- Āmoozgar, Zhaleh. (۲۰۰۹/۱۳۸۸H). *Tārikh-e asātir-e Iran*. ۱۱<sup>th</sup> ed. Tehran: Samt.
- Bahar, Mehrdad. (۱۹۷۲/۱۳۵۱H). *Asatir-e Iran*. Tehran: Bonyād-e Farhang-e Iran.
- (۱۹۹۶/۱۳۷۵H). *Pazhouheshi dar asatir*. Tehran: Agāh.
- Bālāzādeh, Amir Kavooos. (۱۹۹۸/۱۳۷۷H). *Mehrdad Bahar*. Tehran: Anjoman-e āsar va mafakher-e melli-e Iran.
- Esmailpour, Abolghasem. (۱۹۹۹/۱۳۷۸H). *Ostureh, bayan-e namadin*. ۳<sup>rd</sup> ed. Tehran: Soroosh.
- Ferdowsi. (۲۰۰۹/۱۳۸۸H). *Shāhnameh*. Ed. by Khaleghi Motlagh. ۳<sup>rd</sup> ed. Tehran: Markaz-e daeratol ma'āref-e eslami.
- (۲۰۰۶/۱۳۸۵H). *Shāhnameh*. Based on the Moscow edition. Ed. by Saeed Hamidian. ۸<sup>th</sup> ed. Tehran: Ghatreh.
- Gharib, Badiozaman. (۲۰۰۷/۱۳۸۶H). *Motāle'āt-e Soghdī*. With the efforts of Mohammad Shokri Foomanesh. Tehran: Tahoori.
- Gozideye sorood-e-hāye Rigveda*. (۱۹۹۳/۱۳۷۲H). Research, commentary, and tr. by Mohammad Reza Jalali Nayini. ۳<sup>rd</sup> ed. Tehran: Noghreh.
- Ions, Veronica. (۱۹۹۴/۱۳۷۳H). *Asatir-e Hend*. Tr. by Bājlān Farrokhi. ۱<sup>st</sup> ed. Tehran:
- Moosayi, Ma'soomeh. (۲۰۰۷/۱۳۸۶H). "Banoo Goshasb nameh va ostoore-ye Artemis". *The journal of Zaban va Adab*. No. ۳۱.
- Mosahab, Gholamhossein. (۲۰۰۸/۱۳۸۷H). *Dāeratol ma'āref-e Farsi*. Vol ۳. ۵<sup>th</sup> ed. Tehran: Amir Kabir.
- Rastegār Fasāyi, Mansour. (۲۰۰۴/۱۳۸۳H). *Peikar gardani dar asatir*. Tehran: Pazhouheshgah-e olum-e ensani.
- Razmjoo, Hossein. (۲۰۰۲/۱۳۸۱H). *Ghalamro-e adabiat-e hemasi*. Tehran: Pazhouheshgah-e olum-e ensani.
- Riahi, Mohammad Amin. (۲۰۰۳/۱۳۸۲H). *Sarcheshme-hāye ferdowsi-shenasi*. Tehran: Pazhouheshgah-e olum-e ensani.
- Rosenberg, Donna. (۲۰۰۰/۱۳۷۹H). *Asatir-e jahan (World mythology)*. Tr. by Abdolhossein Sharifian. Tehran: Asatir.
- Safa, Zabihollah. (۱۹۹۰/۱۳۶۹H). *Hemase sorayi dar Iran*. ۵<sup>th</sup> ed. Tehran: Amir Kabir.
- Sarkārāti, Bahman. (۲۰۰۶/۱۳۸۵H). *Sāye-hāye shekār shodeh*. ۳<sup>rd</sup> ed. Tehran: Tahoori.
- Shamisa, Siroos. (۱۹۹۹/۱۳۷۸H). *Anvā'e adabi*. ۲<sup>nd</sup> ed. Tehran: Ferdows.
- Vahman, Fereidoon. (۱۹۶۸/۱۳۴۷H). "Rostam va Sohrab". *The Journal of Sokhan*. Year ۱۸. No. ۱.
- Yahaghi, Mohammad Ja'far. (۲۰۰۹/۱۳۸۸H). *Az bāzh ta darvaze-ye razan*. Tehran: Sokhan.
- Yār Shāter, Ehsan. (۱۹۵۱/۱۳۳۰H). "Indra, asatir-e hendo-irani". *Yaghma Journal*. Year ۴. No. ۱۰.
- (۱۹۵۲/۱۳۳۱H). "Indra, asatir-e hendo-irani ۲". *Yaghma Journal*. Year ۵. No. ۱.
- (۱۹۵۲/۱۳۳۱H). "Sorood-e Indra". *The Journal of Sokhan*. Year ۴. No. ۴.
- Yazdanparast, Hamid. (۲۰۰۱/۱۳۸۰H). *Dāstān-e payāmbaran*. ۳<sup>rd</sup> ed. Tehran: Ettelā'āt.